



Pathology of Afghanistan's Cultural Policy Cycle

Ahmad Ehsan Sarwaryar¹

Ruhollah Eslami^{2*}

Seyed Hosein Athari³

Received on: 22/07/2022

Accepted on: 26/01/2023

Abstract

The purpose of this article is to examine the cultural policy of Afghanistan over the last two decades (2001-2021), which was developed and solidified under the framework of the republican system and its associated institutions. The most fundamental question raised in this context is: What was the process of cultural policy-making in Afghanistan from 2001 to 2021, and what results did it produce? The hypothesis presented in this context is that the cultural policy within the republican system, while somewhat successful in terms of quantity and achieving progress across various educational, academic, media, and artistic domains, has never adequately addressed the needs of a fragmented and heterogeneous society like Afghanistan. The primary reason for the failure of the Afghan government in cultural policy-making has been the tribal perspective on politics, which has influenced the interpretation of ethnic life across various cultural and social domains. Therefore, the identified problem has been examined using a "systemic" theoretical framework and an analytical descriptive method. The data collection methods employed in this research included document analysis, interviews, and the review of relevant laws and websites. The findings of the present research indicate that the implementation of laws and regulations, the enhancement of scientific and cultural institutions, and the promotion of cinema and theater, along with the establishment and strengthening of educational institutions and the preservation of ancient works, have effectively objectified certain cultural policies of the republican system. However, the tribal perspectives of government leaders regarding politics, the dissemination of a particular interpretation of ethnic life to other cultural regions, administrative centralism, and the absence of a national cultural strategy have posed significant challenges to the design and implementation of cultural policy in this country. As a result, the goal of fostering identity and national unity remains unfulfilled.

Keywords: Cultural policy, Systemic model, Afghanistan.

1. student of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. (Email: Sarwaryar.Sarwaryar@yahoo.com).
- 2*. Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. (Corresponding Author: eslami.r@um.ac.ir)
3. Associate Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad. (Email: athari@um.ac.ir)



آسیب‌شناسی چرخه سیاست‌گذاری فرهنگی افغانستان**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۶

احمد احسان سروریار^۱

روح اله اسلامی^{*۲}

سیدحسین اطهری^۳

چکیده

هدف از نوشتار حاضر، بررسی سیاست‌گذاری فرهنگی افغانستان دو دهه گذشته (۲۰۰۱-۲۰۲۱) است که زیر چتر نظام جمهوری و نهادهای مرتبط آن شکل گرفته و انسجام یافته است. بنیادی‌ترین پرسشی که در این زمینه مطرح می‌شود آن است که فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ چگونه بوده و اصولاً چه نتایج را به بار آورده است؟ فرضیه مطرح در این زمینه آن است که سیاست‌گذاری فرهنگی در نظام جمهوری هرچند از نظر کمی تا حدودی موفق بوده و در سطوح مختلف آموزشی، تحصیلی، رسانه‌ای و هنری دستاوردهای داشته است اما هیچ‌گاهی قادر نشده است پاسخگوی نیازمندی جامعه چندپاره و ناهمگون افغانستان باشد. علت اصلی ناکامی دولت افغانستان در سیاست‌گذاری فرهنگی، نگاه قبیله‌ای به سیاست و تسری قرائت خاص زندگی قومی به سایر حوزه‌های فرهنگی و ساحات زندگی اجتماعی بوده است. از این رو، مسئله یاد شده با استفاده از چارچوب نظری «سیستمی» و روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. شیوه گردآوری داده‌ها در پژوهش نیز اسنادی، مصاحبه‌ای و استفاده از قوانین و سایت‌های مرتبط بوده است. یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از آن است که کاربست قوانین و مقررات، تقویت نهادهای علمی و فرهنگی، سینما و تئاتر؛ تأسیس و تقویت نهادهای آموزشی و تحصیلی، حفظ آثار باستانی، توانسته است تاحدوی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی نظام جمهوری را عینیت ببخشد؛ اما نگاه قبیله‌ای سران حکومت به سیاست و تسری قرائت خاص زندگی قومی به سایر حوزه‌های فرهنگی، تمرکزگرایی اداری و فقدان استراتژی ملی فرهنگی از جمله مواردی بوده است که طراحی و اجرای سیاست فرهنگی را در این کشور به چالش کشیده و از نایل شدن به اهداف کلان هویتی و انسجام ملی باز مانده است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری فرهنگی، مدل سیستمی، افغانستان.

** مقاله مستخرج از رساله دکتری علوم سیاسی آقای احمد احسان سروریار است و دکتر (صفحه ۲۶۵-۲۹۶)

روح‌اله اسلامی استاد راهنما و دکتر حسین اطهری استاد مشاور هستند.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

(Sarwaryar.Sarwaryar@yahoo.com)

*۲. استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد. (نویسنده مسئول: eslami.r@um.ac.ir)

۳. دانشیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد. (athari@um.ac.ir)

مقدمه

سیاست‌گذاری فرهنگی همانند سایر پدیده‌های اجتماعی دارای ابعاد مختلفی - چون طرح، ورودی و خروجی - هستند؛ اما آنچه سیاست‌گذاری را در مقام تحلیل قرار می‌دهد، نقش و کنش دولت‌ها، هنجارها، ارزش‌های، پویاها و چالش‌های فرهنگی است که درخور تأمل و سنجش است. سیاست فرهنگی هرچند در شکل کلاسیک آن توسط دولت و نهادهای آموزشی، نهادهای قانون‌گذاری و فرهنگی مرتبط پایه‌گذاری می‌شود اما با توسعه ساحت این عرصه، نمی‌توان فعالیت نهادهای انتفاعی، خصوصی و تحصیلی و جهش تکنولوژی را نادیده انگاشت.

با این وجود، یکی از مسئولیت‌های اساسی دولت و نظام حاکم در هر کشوری مدیریت فرهنگی و سازمان‌دهی این ساحت اجرایی است. سیاست‌گذاری فرهنگی نه تنها سیاست‌گذاری برای امروز است، بلکه برای میراث فرهنگی دیروز امروز و فردا را با هم پیوند می‌زند. بی‌جا نیست که گفته شود نظام اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی همگی از سیاست‌گذاری فرهنگی تأثیر می‌پذیرند و در آن شناورند (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۱۲۰).

بدین توضیح در ادبیات مدیریتی برای سیاست‌گذاری عمومی مدل‌های مختلفی مطرح شده است. مدل‌های نظیر مدل نخبگان توده، مدل عقلایی و...، اما در این میان مدل سیستمی و نهادی مصداق بارزی برای اجرای سایت‌گذاری عمومی است. مدل‌های مانند آرمان شهرگرایی، واقع‌گرایی، راهبردی و توسعه‌گرا نیز مدل‌های هستند که می‌توانند دولت را از منظر انگیزشی و هدف دارد بودن سیاست فرهنگی در هر سطحی (چه سطح کوچک و چه سطح میانی و کلان) کمک نمایند؛ اما در عین حال نمی‌توان نقش عوامل تاریخی، عوامل محیطی (فرهنگ سیاسی، افکار عمومی) نظام سیاسی، نظام اجتماعی و نظام اقتصادی را در آن بی‌تأثیر و ریز شمرد و از فعالیت‌های هنری، شعر سرایی، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، فیلم‌سازی و... بهره نگرفت. سیاست‌گذاری فرهنگی همچنان که بر شخصیت فردی، انسجام و همبستگی اجتماعی، توسعه و پیشرفت، تحول و دگرگونی اجتماعی و سیاسی تأثیر می‌گذارد؛ اهمال و اجتناب از آن نیز موجب عقب‌ماندگی، آناشسی، آشفتگی و حرج و مرج در جوامع انسانی می‌شود.

سیاست‌گذاری فرهنگی در هر کشور و جامعه‌ای با توجه نقش و عملکرد دولت، ارزش‌های دینی، هنجارهای اجتماعی اخلاقیات سیاسی و پویاها، اجتماعی متفاوت و گوناگون است و می‌تواند

پیامد و بازدهی مثبت یا منفی داشته باشد. از این‌رو، هدف از نوشتار حاضر، بررسی سیاست‌گذاری فرهنگی افغانستان دو دهه گذشته (۲۰۲۱-۲۰۰۱) است که زیر چتر نظام جمهوریت و نهادهای مرتبط آن شکل گرفته و انسجام یافته است؛ اما این‌که دولت افغانستان در طول بیست سال گذشته (۲۰۲۱-۲۰۰۱) چه طرح‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی را در افغانستان دنبال کرده و چقدر موفق و یا ناکام بوده است؛ مسئله‌ای که پژوهش حاضر با طرح این سؤال که فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ چگونه بوده و اصولاً چه نتایج را به بار آورده است؟ به آن پاسخ می‌دهد. فرضیه مطرح در این زمینه آن است که سیاست‌گذاری فرهنگی در نظام جمهوریت هرچند از نظر کمی تا حدودی موفق بوده و در سطوح مختلف آموزشی، تحصیلی، رسانه‌ای و هنری بوده دستاوردهایی داشته است اما هیچ‌گاهی قادر نشده است پاسخگوی نیازمندی جامعه چند پاره افغانستان باشد. علت اصلی ناکامی دولت افغانستان در سیاست‌گذاری فرهنگی، نگاه قبیله‌ای به سیاست و تسری قرائت خاص زندگی قومی به سایر حوزه‌های فرهنگی و ساحات زندگی اجتماعی بوده است. از این‌رو، مسئله یاد شده با استفاده از چارچوب نظری «سیستمی» و روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. شیوه گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر نیز اسناد، مصاحبه، قوانین و سایت‌ها است.

الف - پیشینه پژوهش

مبنتی بر یافته‌های تحقیق، آثار مرتبط با پژوهش حاضر در آن دسته از منابع قرار می‌گیرند که رویکرد توصیفی تحلیلی داشته و غالباً به مسائلی چون تنوع فرهنگی، ساختار فرهنگی و رابطه فرهنگ و سیاست در افغانستان پرداخته‌اند در حالی که محور اصلی پژوهش حاضر «سیاست‌گذاری فرهنگی» افغانستان در بیست سال پسین (۲۰۲۱-۲۰۰۱) است.

به گونه‌ای مثال؛ ضیاء یونسی در مقاله «تنوع فرهنگی؛ از ارتباط تا اتحاد» (۱۳۹۱) همبستگی اجتماعی و وحدت فرهنگی را در افغانستان مورد بحث قرار داده است. الگویی که در آن، تنوع قومی و فرهنگی فرصت شمرده می‌شود نه چالشی در برابر همبستگی و وحدت. علامه کابلی در پژوهشی تحت عنوان «قومیت و سیاست‌گذاری فرهنگی» (۱۳۸۷) بر آن است که تمام فرآیندهای فرهنگی در یک جامعه افغانستان بر اساس تنوع قومی شکل می‌گیرد. قومیت‌ها در افغانستان دارای ارزش‌های

متفاوت و خاص هستند، بزرگان و نمایندگان این اقوام هرزمانی که بر مسند قدرت تیکه می‌زنند، بر اساس مدل مفهومی خاص فرهنگی عمل می‌کنند.

نجیب هروی در مقاله «ساختار فرهنگی افغانستان» (۱۳۹۵)، بیان می‌دارد که نظام اجتماعی یک سیستم است و هرکدام از نهادها به منزله اجزای آن سیستم در یک مجموعه‌ی به هم پیوسته در ارتباط هم قرار دارند. از این‌رو، میان وزارت فرهنگ و مرجعیت‌های فرهنگی دیگر در سایر وزارتخانه‌ها و تلویزیون ملی نیز رابطه نظام‌مند وجود دارد. فقدان چنین رابطه‌ای می‌تواند به کل سیستم اختلال وارد کند و تعادل را میان عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برهم زند. در شرایطی که نهادهای همسو در مقابل هم قرار بگیرد در نتیجه عدم تعادل به وجود آمده سیستم اجتماعی و فرهنگی دچار در هم فرو رفتگی شده، نظام سیاسی و قدرت حاکمه نیز فرو می‌پاشد. رضا تقی‌نژاد در مقاله «فرهنگ افغانستان در گرو سیاست» (۱۳۹۴)، ضمن وسیع دانستن دامنه فرهنگی افغانستان و حکایتی از آثار بزرگانی چون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ناصر خسرو بلخی، سنایی غزنوی ... و برهه‌های خاصی از تاریخ، بر آن است که سیاست در افغانستان مقدم بر فرهنگ بوده است. سرنوشت فرهنگ و اقتصاد در گرو سیاست در افغانستان است. بررسی آثار فوق نشان دهنده آن است که ادبیات موجود در خصوص افغانستان، صرفاً به تحلیل مسائلی چون تنوع فرهنگی، ساختار فرهنگی و رابطه فرهنگ و سیاست در افغانستان پرداخته و روی بازه زمانی خاصی تمرکز داشته‌اند؛ نوشته‌های سلف ممکن است از نظر محتوایی و نگارشی برخی همپوشانی‌های با پژوهش حاضر داشته باشند؛ اما تفاوت اصلی مقاله حاضر آن است که این نوشته به صورت کلی سیاست‌گذاری فرهنگی را در بیست سال پسین (۲۰۲۱-۲۰۰۱) مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده است.

ب- مبانی نظری

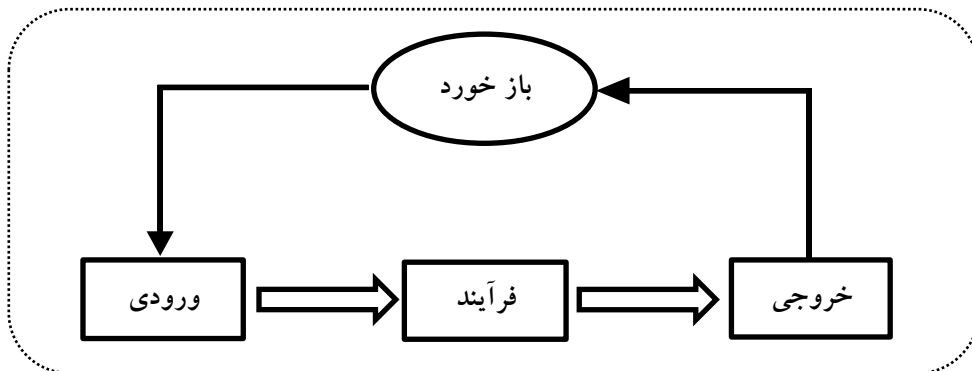
مطالعات مربوط به حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی، به دلیل موجودیت مکاتب و نظریات مختلف در ساحه وسیعی از تئوری‌ها و گفتمان‌های نظری قرار می‌گیرد. به‌گونه‌ای که تمسک و بهره‌گیری از هریک از آن‌ها می‌تواند تأثیرات عمیق و ژرفی در بسط و تحلیل موضوع مورد نظر داشته باشد. پژوهش حاضر بر آن است که با کاربست نظریه سیستمی، موضوع مورد نظر را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد. نظریه سیستمی که در زمره تئوری‌های بارز دیوید ایستون و همکارانش شمرده می‌شود، زندگی

سیاسی را به سان سیستمی در نظر گرفته و معتقد است که سیستم در قبال درخواست‌هایی که از محیط پیرامون خود دریافت می‌کند واکنش‌هایی بروز می‌دهد. از این‌رو، مجموعه تقاضاهای دریافت شده از محیط را «ورودی»^۱ فعل و انفعالاتی که بر روی داده‌ها انجام می‌گیرد «فرآیند»^۲ و مجموعه تصمیمات اتخاذ شده از سوی سیستم را «خروجی»^۳ می‌گویند. تأثیراتی که مجموعه ورودی بر خروجی می‌گذارد را بازخورد^۴ می‌گویند. نظام سیاسی در این نظریه شبیه به ماشینی مکانیکی در نظر گرفته می‌شود که دارای اهداف مشخص و حلقه‌های بازخوردی است (عزیزی، ۱۳۹۶: ۸۷).

بدین توضیح دورکهایم رهیافت سیستمی سیاست‌گذاری عمومی دولت‌ها را به مثابه سیستم سیاسی در نظر گرفته و دارای چهار عنصر اصلی می‌داند. داده: ورودی که روی آن‌ها فرایند پردازش و تبدیل صورت می‌گیرد که در نظام سیاسی شامل خواسته‌ها، حمایت‌ها و تشویق‌ها می‌شود. محیط سیستم سیاسی: که متشکل از چهار پارامتر سیاست، اجتماع، فرهنگ و اقتصاد است که دائماً در تبادل و تعامل با یکدیگرند. ستانده‌ها: که مجموعه‌ای از سیاست‌ها و تصمیمات را در برمی‌گیرد. بازخورد: که برای سیستم سیاسی نوعی سوپاپ اطمینان محسوب می‌شود؛ زیرا حفظ تعادل نظام و کنترل آن برای رسیدن به اهداف مورد نظر و ایجاد هماهنگی بین اجزا آن نیز بر عهده سازوکار بازخورد خواهد بود (بروشکی، ۱۳۸۴: ۱۱-۱۲). هدف اصلی معیار تجزیه و تحلیل سیستمی در این پژوهش بررسی نهادها و ساختارهای از سیستم سیاسی است که تخصیص اقتدارگرایانه ارزش‌ها را در جامعه بر عهده دارند این مفهوم پژوهشگران را قادر ساخته است تا ماشین حکومت را که کار ویژه تعیین سیاست‌ها و تصمیمات و اجرائیات است بررسی نمایند (طبرسی، ۱۳۸۵: ۱۶۵). سیاست‌های اجرایی توسط این ماشین به طور عام در دو محور مادی، شامل توزیع قدرت، خدمات و ثروت و محور معنوی که شامل اخلاقیات، هنجارها، بایدها و نبایدهای قانونی می‌شود (ابراهیم زاده، ۱۳۸۹: ۱۳۱). در این بستر مطالعه‌ی حکومت، یعنی مطالعه‌ی پارامترهایی که تخصیص اقتدارگرایانه‌ی ارزش‌ها را در جامعه برعهده دارند. به این معنا که ابتدا سیستم سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد سپس مستلزمات سیستم. مستلزمات سیستم در واقع همان هنجارها، نقش‌ها و ارزش‌های هستند که در ترکیب‌سازی نهادها و در به وجود آوردن سیستم‌های سیاسی مختلف نقش می‌آفرینند. از این‌رو هر ساختار کارکرد ویژه‌ای

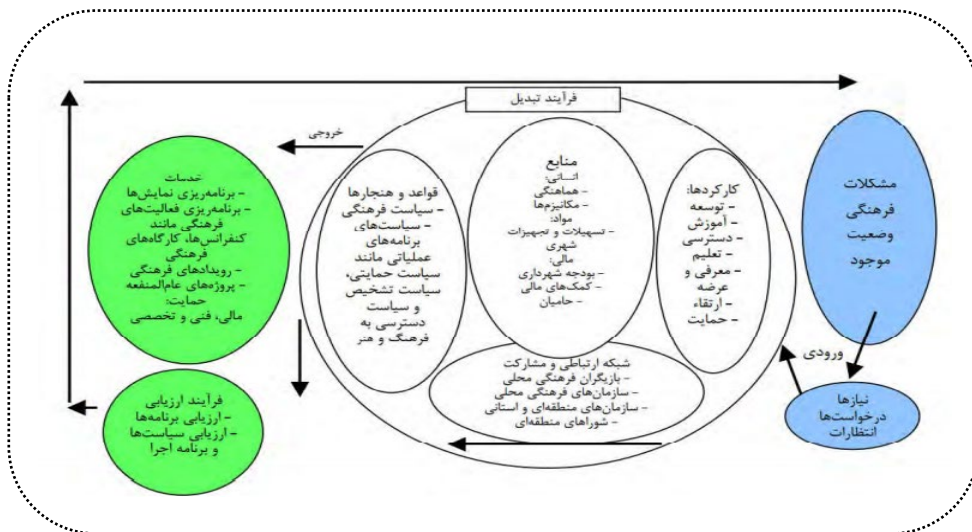
- 1 . Input
- 2 . Process
- 3 . Output
- 4 . Feedback

دارد، به عبارت دیگر در هر سیستم سیاسی حضور فیزیکی ساختار اجتناب‌ناپذیر است ولی وزن و ارزش هر ساختار در سیستم‌های سیاسی مختلف و متفاوت است (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). آنچه در این بحث قابل تأمل است و سیستم را توفیق بیشتری در تقسیم و انکشاف، قدرت اجرایی می‌بخشد تخصیص ارزش‌ها و اولویت‌بندی آن‌ها توسط خود سیستم در یک نظام سیاسی است.



شکل شماره ۱- چرخه و عناصر اصلی نظام سیستمی

(منبع: نگارنده)



شکل شماره ۲- فرآیند سیاست‌گذاری فرهنگی

(منبع: نگارنده)

از این منظر بر اساس نظریه سیستمی نظام دولت متشکل از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه است که طراحی سیاست و امور اجرایی را بر عهده دارند و غایت همه آن‌ها راضی نگه‌داشتن محیط پیرامون و رسیدن به اهداف از پیش تعیین‌شده است (Mackinder, 1919: 68). بدیهی است که در تطبیق و اجرای سیاست‌گذاری فرهنگی همه نهادهای دولت به گونه‌ای دخیل بوده و هرکدام در ساحت کاری خویش، مسئول اجرای برنامه‌های متعهد است.

پ- مفهوم سیاست‌گذاری فرهنگی

قطع نظر از مباحث تاریخی و جدال مفهومی، سیاست‌گذاری فرهنگی در واقع همان «تعیین خط‌مشی و راهبردهای کلان فرهنگی برای رسیدن به اهداف چهارگانه: توسعه فرهنگی، مشارکت فرهنگی، میراث فرهنگی و هویت فرهنگی است که سازمان یونسکو آن را به عنوان ماهیت مفهومی توسعه فرهنگی مطرح نمود (بروشکی، ۱۳۸۴: ۲)؛ اما در این میان برخی صاحب‌نظران با متفاوت دانستن هدف‌های سیاست‌گذاری فرهنگی، بر آن است که سیاست‌گذاری فرهنگی، گاه سیاست‌گذاری برای توسعه فرهنگ است و گاه سیاست‌گذاری برای توسعه پایدار. در صورت نخست، کاربرد فرهنگ به مفهوم محدودتر و در صورت دوم به مفهوم وسیع‌تری بکار می‌رود که بر نقش مرکزی فرهنگ در توسعه تأکید می‌شود (اشتریان، ۱۳۸۱: ۱۰). برخی دیگر در چارچوب دانش سیاست‌گذاری، «سیاست‌گذاری فرهنگی را از نوع برنامه‌ریزی (برنامه‌ها) راهبردی می‌دانند که از آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه (ایدئولوژی) الهام می‌گیرد و دو نوع برنامه‌ریزی میان‌مدت و برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت (طرح‌های اجرایی) را هدایت می‌کند.» (احمد علی‌آبادی ۱۳۸۷: ۵۹) از نظر اجلائی «برنامه‌ریزی فرهنگی، برآورد علمی نیازهای فرهنگی جامعه و امکانات موجود و تعیین اقدامات مورد نیاز برای رفع آن‌ها در یک دوره زمانی مشخص است. به این معنی که شیوه‌های دستیابی به اهداف که در قالب اقدام‌های عملیاتی مشخص تدوین می‌شود.»

از این رو، «سیاست‌گذاری فرهنگی نه تنها سیاست‌گذاری برای امروز است، بلکه میراث فرهنگی دیروز امروز و فردا را با هم پیوند می‌زند (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۲۱۱). در نگاه سیاست‌گذاران فرهنگ، نگاه به گذشته و نگاه به آینده باید به شیوه‌ی بدیع با یکدیگر ترکیب و تلفیق شود (محسنی، ۱۳۸۱: ۷۹). از این رو می‌توان گفت که سیاست فرهنگی به معنای سیاست پیوند نسل‌های دیروز امروز

و فردا است» (اشترایان، ۱۳۸۱: ۱۱). در نتیجه می‌توان گفت که سیاست‌گذاری فرهنگی پدیده‌ای است که توسعه فرهنگی را در قالب یک راهبرد کلان دنبال می‌کند. تحولات در شاخص‌های کلان اجتماعی نظیر شاخص‌های جمعیتی، مشارکتی، سیاسی، رفاهی و مقولات دیگری نظیر آموزش، بهداشت در مجموع نظام اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی همگی از سیاست‌گذاری فرهنگی تأثیر می‌پذیرند.

ت- فرآیند تاریخی سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان

فرآیند تاریخی سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان می‌تواند از منظر تمدنی و زیست انسانی تاریخی بلندی را در چرخه زمان به نمایش بگذارد و از در دوران هخامنشیان، یونانیان، باختریان، کوشانیان و تحولات پس از اسلام و عصر جدید را در برگیرد (کوزه‌گر، ۱۳۹۸: ۸۵)؛ اما مقاله حاضر به دلیل تاریخ معین شده فوق، مجال چندانی به بسط و گسترش این بحث و ابعاد تاریخی آن ندارد. از این‌رو، نوشتار حاضر با گذر کوتاهی به تاریخ معاصر به دنبال تبیین سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ است. شواهد تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که افغانستان نظام‌های سیاسی مختلفی را در دوران حیاتش به تجربه گرفته است. نظام‌های شاهی مطلقه، شاهی مشروطه، جمهوری داودخان (۱۳۵۲)، نظام کمونیستی (۱۳۵۷)، دولت اسلامی مجاهدین (۱۳۷۱)، امارت اسلامی طالبان (۱۳۷۶) و جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۲)؛ نمونه‌های بارزی از رژیم‌های سیاسی است که تاریخ معاصر افغانستان به آن گره خورده است (حیدری، ۱۴۰۲: ۵۴).

در میان شاهان افغانستان، امان‌الله خان، یکی از برازنده‌ترین شخصیت‌های افغانستان بوده است که پس از استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ م. برنامه‌های اصلاحی را در پیش گرفت و به‌خصوص در حوزه‌های فرهنگی گام‌های سازنده و کارآمدی برداشت. به عقیده تاریخ‌نگاران افغانستان در دوره امان‌الله خان، بزرگ‌ترین تحول و دگرگونی را در سطوح فرهنگی و معارف کشور داشته است.

در این دوره با تصویب اولین قانون اساسی افغانستان به نام (نظامنامه علیه افغانستان ۱۳۰۲)، سیاست‌گذاری‌های فرهنگی به گونه‌ای سامان می‌گرفت که آموزش و پرورش، مطبوعات، شعر و ادب گام‌های همسوئی را می‌پیمودند. در این قانون دین اسلام بدون اشاره به مذهب خاصی دین رسمی شناخته شد. سیستم آموزش نوین به گونه‌ای فراگیر و بدون ملاحظات قومی نژادی، مذهبی، جنسیتی و جغرافیایی راه‌اندازی شد و برای اولین بار افغانستان صاحب وزارت معارف (آموزش و پرورش) گردید

(کبیری، ۱۳۹۷: ۲۳۱). مکاتب و مدارس متعدد دینی و مدنی در پایتخت مانند لیسه امانیه (دبیرستان امانیه)، لیسه نجات (دبیرستان نجات) ایجاد شد. احداث ایستگاه رادیویی، ترویج هنرهای زیبا، موسیقی، توسعه شبکه تیلیفون، الحاق افغانستان به اتحادیه پیستی، ممنوعیت ازدواج دختران قبل از هجده سال و پسران قبل از بیست سال از جمله اقدامات و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی بود که می‌توان از آن نام برد (سعادت، ۱۳۹۶: ۱۹۳).

در ادامه نادرخان که پس از تنش و قتل حبیب‌الله کلکانی حکومت را به دست گرفت، توجهی چندانی به گستره فرهنگی نداشت و بیشتر به امور سیاسی و نظامی می‌پرداخت. با این وجود، تأسیس دانشگاه کابل و دانشکده علوم پزشکی را می‌توان از کارکردهای فرهنگی او دانست (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۵۶۸). پس از آن ظاهر شاه، با تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳ و نهادینه ساختن زبان پشتو به عنوان زبان ملی و تضعیف زبان فارسی، ارزش‌ها بومی این خطه را به یک نوع بی‌ثباتی فرهنگی سوق داد. با این حال سیاست‌گذاری فرهنگی او را می‌توان پس از رسمی ساختن احزاب سیاسی و مشروطه ساختن نظام شاهی، در عرصه گسترده آموزش و پرورش، بنیان گذاشتن مکاتب مختلف چون؛ مکتب میکانی کابل، مکتب منشی‌گری و تجارت، مکتب شبانه معلمی، آموزشگاه‌های تربیت معلم، افتتاح رسمی دانشگاه کابل، توسعه مطبوعات، سیاست نوگرایانه توصیف کرد. فعالیت هفته‌نامه و روزنامه‌های مختلف همانند: اصلاح، انیس، بیدار، اتحاد مشرقی و آشنا شدن مردم با عقاید و افکار مختلف در جهان، از جمله مواردی است که در این دوره اتفاق افتاد (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۵۹۳).

متعاقب آن داودخان که با کودتای سفید زمام امور را به دست گرفت، نیز در امتداد سیاست‌های گذشته دوره ابتدایی مکاتب را از ۶ سال به ۸ سال، سن قانونی ورود به دوره ابتدایی را به شش تا ۷ سال تغییر داد. داودخان با ایجاد دوره عالی چهارساله مدارس ارتقا بخشید. در زمینه مطبوعات اقداماتی انجام شد که روزنامه جمهوریت، آواز، دیوه، بخوان و بدان، فولکرو و عاطفه از جمله دستاوردهای این دوره بوده است (سعادت، ۱۳۹۶: ۲۸۸).

همین‌طور نظام کمونیستی که با روی کار آمدن نور محمد تره‌کی آغاز و با سقوط حکومت دکتر نجیب‌الله پایان یافت، به جای کارهای مورد نیاز و شایسته فرهنگی، به دنبال ترویج افکار مارکسیسم لنینیزم در کشور بودند. عمده‌ترین اقدامات این دوره، اصلاحات ارضی، الغای طلب مالکان، نفی شیربها و الغای عروسی‌ها سنتی بود. جریان کمونیستی که تغییر نظام سیاسی را از طریق انقلاب و ایجاد نظام کمونیستی مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیستی دنبال می‌کرد، پس از روی کار آمدن در یک

جامعه دین‌مدار به جای رویکرد اصلاحی؛ عملکرد ضد دینی، توأم با کشتار بی‌رویه و خشن حزب دموکراتیک خلق در واقع زمینه ظهور و قدرت‌یابی بنیادگرایی دینی را فراهم کردند (سعادت، ۱۳۹۶: ۲۹۱).

جریان‌های اسلام‌گرا یا مجاهدین که عمدتاً در واکنش به فعالیت‌های تندروانه حزب دموکراتیک خلق، شکل گرفتند، نه تنها حاکمیت نظام کمونیستی را در افغانستان بر نمی‌تابیدند بلکه آن‌ها خواهان برقراری نظام اسلامی اعتدال‌گرا در افغانستان بودند. (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۷۵۱-۷۵۰). ثمره این خیزش و تنش اسلام‌گراها در جنگ نابرابر پارتیزانی و جبهه‌ای شکست قشون سرخ شوروی و از پا افتادن دولت کمونیستی؛ اما اختلافات سیاسی و قومی میان مجاهدین، سبب گشت که آن‌ها موفق به ایجاد دولت اسلامی مورد نظر نشوند تا بتوانند از ثبات و اقتدار سیاسی برخوردار باشند (عظیمی، ۱۳۷۸: ۹۵-۳۴)؛ اما با این وجود محدودیت‌های فرهنگی که در زمان کمونیست‌ها وضع شده بود لغو گردید.

مؤسسات فرهنگی متعددی مانند بنیاد اما غزالی، بنیاد خوشحال خان ختک، بنیاد سنایی غزنوی و بنیاد مولانا جلال‌الدین محمد بلخی اجازه فعالیت یافتند، آزادی بیان تا حدودی رعایت شد. قانون رسانه‌های همگانی تصویب گردید، دانشگاه امهات المومنین از پشاور به کابل منتقل گردید و در این ۴۰٪ درصد از دانشجویان دانشگاه را دختران تشکیل می‌دادند. دانشگاه‌ها متعدد دیگری در بسیاری از نقاط کشور ایجاد گردیدند آثار موزیم ملی برای حفاظت بیشتر به ارگ ریاست جمهوری منتقل شد. شورای تقریب مذاهب (شیعه و سنی) برای وحدت بیشتر ایجاد گردید؛ اما متأسفانه مجاهدین به سبب اختلافات داخلی سیاسی و قومی، موفق به ایجاد دولت اسلامی مورد نظر که از ثبات و اقتدار سیاسی برخوردار باشد نشدند (عظیمی، ۱۳۷۸: ۹۵-۳۴). در این میان طالبان که از نظر ایدئولوژی تفاوت چندانی با احزاب جهادی نداشتند، باشعار زدودن فساد و هرج و مرج که زاده‌ی احزاب جهادی بود در ۱۹۹۶ وارد صحنه شدند؛ اما این گروه با قرائت سخت‌گیرانه‌ای که از اسلام ارائه داشتند و سیاست قوم‌محورانه‌ای که دنبال می‌کردند (شفیعی، ۱۳۸۱: ۳۱) هیچ توجهی به فرهنگ اصیل افغانستان و ارزش‌های آن نداشتند. دختران را از تحصیل و کار در ادارات دولتی منع کردند. موسیقی، تئاتر را منع کردند؛ و مردم را از رفتن به سینما، دیدن فیلم و شنیدن آهنگ منع می‌کردند (رشید، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۸). این به دور از واقعیت نیست که بسیاری از تحلیل‌گران این دوره را یک دوره سیاه و تاریک برای فرهنگ افغانستان می‌دانند.

ث- سیاست‌گذاری فرهنگی در دوره جمهوریت

سرشت افغانستان که با منازعات داخلی، رقابت قدرت‌های منطقه و تقابل قدرت‌های بزرگ گره می‌خورد این کشور پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و مداخله نظامی آمریکا به افغانستان و انعقاد توافق‌نامه سیاسی اجلاس‌بُن ۲۰۰۱ جان تازه‌ای گرفت (رحیم صفوی و شیخانی، ۱۳۹۸: ۹۱) و گام‌های نسبتاً سازنده‌ای در راستای دولت-ملت‌سازی همچون: تدوین قانون اساسی، باز تعریف ساختارهای سیاسی نظامی و اقتصادی، نهادسازی، فعال‌سازی و تقویت سیستم آموزشی و قضایی، آزادی بیان، ایجاد جامعه مدنی و فعال‌سازی زنان و سهم ساختن این قشر در قدرت سیاسی برداشته شد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۸۱) و برای نخستین بار هر سه قوه؛ مقننه، مجریه و قضائیه با رأی مستقیم مردم و غیرمستقیم «رأی اعتماد مجلس» از جانب قانون اساسی تجویز گردید.

باز تعریف ساختارها و نهادهای کارگزار نه تنها منتج به تغییر ساختارها سیاسی و اداری گردید بلکه توجه ویژه‌ای دولت جدید را به عرصه فرهنگ و پوشش‌های فرهنگی مبذول داشت (رامیار و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۸). نهادهایی که در زمان جمهوریت راهبردهای فرهنگی دولت را تدوین، تولید و به اشتراک می‌گذاشتند عبارت بودند از وزارت اطلاعات و فرهنگ، مشاوریت فرهنگی ریاست جمهوری، واحد فرهنگی مجلس نمایندگان، وزارت تحصیلات عالی، وزارت حج و اوقاف، ریاست فرهنگی وزارت امور خارجه، رادیو و تلویزیون ملی، شورای عالی مصالحه و سایر نهادهای دولتی که واحد فرهنگی داشتند دربر می‌گرفت (خرم، ۱۳۹۸: ۳۱۶). نهادها مذکور در بیشتر موارد با تأثیرپذیری از دو منبع فراملی و سنتی در پی اجرای سیاست‌گذاری‌های فرهنگی بودند. مصداق بارز همسویی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی آن‌ها را می‌توان در ساخت و حمایت از رسانه‌ها، تجلیل از روزهای ملی و بین‌المللی فرهنگی، چاپ کتب، حمایت از نویسندگان، مرمت میراث‌ها و بناهای فرهنگی، تجلیل از زبان‌های رسمی و محلی و ... دید.

وزارت اطلاعات و فرهنگ که در سه سطح محلی، ملی و فراملی، فعالان مجرب، صاحبان و مدیران موزه‌ها و نهادهای فرهنگی، هنرمندان، نهادهای میراث فرهنگی، بنیادهای تعاونی و یا وادارهای‌های خصوصی، صندوق‌ها و سازمان‌های غیردولتی، در حوزه فرهنگ مدیریت فرهنگی، ژورنالیست‌های فرهنگی، وابسته‌های فرهنگی، وکلا و حقوقدانان کپی‌رایت و فرهنگ، اتحادیه‌های فرهنگی، سازمان‌های خدمات فرهنگی، مؤسسات انتشار فیلم و ... حمایت می‌نمود، نمایه روشنی از

نقش ساختاری و کارگزاری این وزارت در ترویج و تطبیق سیاست فرهنگی در کشور بوده است (خرم، ۱۳۹۸: ۳۱۶).

وزارت اطلاعات و فرهنگ (ارشاد و فرهنگ) که از جمله مهم‌ترین نهاد سیاست‌گذاری فرهنگی افغانستان شناخته می‌شد، از تشکیلات خوب اداری و معاونیت‌های برنامه‌ریز برخوردار بود. معاونیت گردشگری و اداری (گروندوی مالی او اداری)؛ معاونیت امور جوانان؛ معاونیت نشرات و معاونیت فرهنگ و هنر، چهار معاونیت بود که هرکدام زیرمجموعه‌های اداری دیگری را نیز در مرکز و ولایات کشور به خود اختصاص می‌دادند. معاونیت‌ها، هرکدام به نحوی در سیاست‌گذاری فرهنگی دخیل بوده‌اند. معاونیت گردشگری بیشتر امور سیاحتی، توریستی و مالی را دنبال می‌کرد. معاونیت امور جوانان وظیفه داشت با بررسی وضعیت جوانان و برگزاری سیمینارهای آموزشی و علمی سطح دانش و استعداد جوانان را شکوفا سازد (خواتی، ۱۳۹۹: ۳۲).

معاونیت نشرات وظیفه می‌یافت ضمن احترام به آزادی بیان، رسانه‌های صوتی و تصویری را مورد بررسی قرار داده، دسترسی مردم را به اطلاعات تسهیل کند. معاونیت فرهنگ و هنر در چارچوب این وزارت نیز نهادی بود که ضمن مرمت و حفظ آبدیه‌های تاریخی (میراث فرهنگی)، فعالیت‌های هنری، موسیقی، تئاتر، موزه و سینما را زیر نظر داشت. همین‌طور نمایندگی‌های این وزارت در سطح ولایات (استان‌ها) فعالیت داشتند که از نهاد مرکزی فرمان می‌بردند. گستره نهادی این وزارت و سایر نهادهای مرتبط نشان می‌دهد که نقش نهادهای دولت در طراحی و برنامه‌ریزی سیاست فرهنگی بیش از هر نهاد دیگری تأثیرگذار بوده و سیاست‌گذاری دولتی تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر رویکرد فرهنگی مردم افغانستان داشته است (خواتی، ۱۳۹۹: ۴۱).

سیاست‌گذاری فرهنگی که عمدتاً بسته به کنش مثبت و منفی دولت حاکم بود سبب می‌شد آنچه که در حوزه فرهنگی تولید و به نشر می‌رسید؛ اعم از کتاب، فیلم، موسیقی، سینما، هنرهای تجسمی، روزنامه، رسانه‌های دیداری و شنیداری همه و همه می‌بایست جواز فعالیت از وزارت اطلاعات و فرهنگ در یافت کنند. به گونه‌ای مثال، قانون رسانه‌های همگانی مصوب ۱۳۸۸ از ماده چهل و دوم تاجهل و هفتم، نشر آثار علمی، فعالیت رادیوتلوویزیون و نهادهای فرهنگی را منوط به اجازه رسمی وزارت اطلاعات و فرهنگ شمرده، نظارت از فعالیت رسانه‌های جمعی را نیز جزء وظایف اصلی وزارت اطلاعات و فرهنگ می‌داند (قانون رسانه‌های همگانی: ۱۳۸۸: ۳۹-۳۳). براین مبنای، می‌توان گفت که سیاست‌گذاری فرهنگی در کشور به سطوح کلی چهارگانه ذیل اشاره دارد:

سطح اول؛ سطح کلی و جامعیت سیاست فرهنگی است. از این رو، سیاست‌های که با هدف توسعه اجتماعی و بر اساس یک سری اصول و قواعد خاصی طراحی و تدوین می‌شود جزء لاینفک نظام اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود. چنین سیاست‌های به صورت مستقیم از اعتقادات، ارزش‌ها، آرمان‌ها و ایدئولوژی حاکم در یک جامعه نشأت گرفته و معمولاً فرا دولتی، همیشگی و همه‌جانبه است (سلیمی، ۱۳۸۲: ۶۶). در چنین مواردی تصریحات قانون اساسی کشور نیز به تبعیت از فرهنگی ملی کشور مواردی را بازگو و تأیید می‌کند که خلاف ارزش‌های اساسی و اعتقادات کلی مردم نباشد (مولر، ۱۳۷۸: ۴۱).

سطح دوم؛ سطح است که توسط لایه‌های مدیریتی کشور تدوین می‌شود که این سیاست را می‌توان نوعی برنامه ریزی دراز مدت دانست که برنامه‌های میان مدت و کوتاه مدت را هدایت می‌کند (سیفزاده، ۱۳۸۲: ۸۶). از این رو، منظور از سیاست‌گذاری فرهنگی در این سطح، طرح اهداف، مبانی، اصول، اولویت‌ها و خط مشی‌های اجرایی است که با پیشکش شدن برخی راهکارها، علایم و نشانه‌ها مسیر حرکت را مشخص می‌شود (اردکانی و همکاران، ۱۳۸۵: ۵۸).

سطح سوم؛ سطح است که سیاست‌ها و برنامه‌های میان مدت را مشخص می‌نماید. در این سطح، سیاست‌های راهبردی معمولاً توسط رده‌های بالای دولتی طرح و تدوین می‌شود. به این معنی آنچه که در این سطح رخ می‌دهد سیاست‌گذاری به معنی واقعی آن نیست بلکه نوعی گزینش از میان سیاست‌های تدبیر شده در سطوح اول و دوم و انطباق آن‌ها با مسایل و اولویت‌های فرهنگی موجود یا احتمالی در یک دوره است (وحید، ۱۳۸۳: ۹۶).

سطح چهارم؛ سطحی از سیاست‌گذاری فرهنگی است که نهادهای اجتماعی و سازمان‌های مردم نهاد و بخش خصوص در آن تأثیر می‌گذارند. بدیهی است که سیاست‌گذاری فرهنگی در این بخش بستگی به اقدامات مناسب و یا نامناسب نهادهای غیر دولتی و خصوصی دارد. اگر سیاست‌گذاری فرهنگی در این بخش به خوبی صورت پذیرد می‌تواند سهم مهمی در توسعه و شگوفایی جامعه و مردم داشته باشد و اگر چنین نشود به طور قطع بازدهی ناخوشایندی خواهد داشت (شافیرتز، ۱۳۹۰: ۱۲۳)؛ و این در حالی است که سیاست‌گذاری‌های سطوح اول و دوم بیشتر آرمان‌گرایانه و مأخوذ از ارزش‌ها و ایدئولوژی نظام حاکم است؛ اما سیاست‌گذاری سطح سوم می‌تواند با تأثیرپذیری از سطح چهارم و نهادهای مسلط در این سطح تصمیمات خوب و کارآمدی اتخاذ نماید (وحید، ۱۳۸۳: ۹۸).

بر این اساس می‌توان گفت که سیاست‌گذاری فرهنگی به عنوان یک سیستم و بخشی از یک

سیستم بزرگ‌تر (دولت افغانستان) در این پژوهش مد نظر گرفته شده است که دارای ورودی، فرایند عملیاتی و خروجی است. تحقیقات نشان می‌دهد که برون‌داد چنین فرآیندی چیزی جز افزایش تنش‌های قومی، مذهبی و افزوده شدن بر شکاف‌های فرهنگی نبوده است (روشن و اکبرزاده، ۱۳۹۸: ۸۶). بدین منظور نوشتار حاضر با استفاده از تحلیل نهادگرایانه و سیستمی می‌کوشد با رویکرد آسیب‌شناسانه، تضاد منابع فرهنگی و ناکارایی سیاست‌های فرهنگی به طرح و اجرای سیاست‌های فرهنگی در بیست سال پسین می‌پردازد.

اما مسئله قابل تأمل در این زمینه آن است که ساختار متمرکز در جامعه چندپاره افغانستان نتوانسته است پاسخگوی نیازهای فرهنگی و سیاسی افغانستان در بیست سال پسین باشد؛ زیرا عناصر زمینه‌ای چون قومیت و مذهب به خوبی توانسته اند در ساختار متمرکز رشد و نمو پیداکنند. عاملیت‌های قومی که در سیستم فعال بودند در بحث استخدام، تخصیص بودجه و فرایندهای سیاست‌گذاری نهایت استفاده را برده و مانع از اجرایی شدن طرح‌های مشارکتی و آزاد اندیشی در نهادهای فرهنگی و سیاسی گردند (سپینتا، ۱۳۹۶: ۴۵۱).

شواهد تاریخی و داده‌های سیاسی به خوبی نشان می‌دهد ساختار جامعه در افغانستان، همواره یک ساختار قومی و قبیله‌ای بوده که زمینه‌هایی را برای بروز تعارضات قومی ایجاد و فراهم کرده است. آرایش سیاسی در این کشور بیانگر آن بوده است که نیروهای سیاسی، هر کدام از پایگاه قومی، قلمرو جغرافیایی خاصی برخوردار بوده و تجلی اراده سیاسی آن محسوب می‌شوند، نه اراده جمعی مردم. ساختار قدرت در افغانستان به علت موضع‌گیری و برخورد ناسالم و غیر متناسب زمام‌داران وقت با تقاضاهای اقوام غیرحاکم، زمینه‌های تشدید این شکاف را ایجاد کرده است و این بدان خاطر است که در این ساختار، درعین تلاش برای حفظ هویت قومی، کنترل اجتماعی مبتنی بر اجبار بوده و هیچ‌گونه راهکار معقولی برای کنترل، تعدیل و سامان‌دهی آن وجود نداشته است (سجادی، ۱۳۹۵: ۸۳).

اما بایستی توجه داشت که نظام متمرکز، قویترین ابزار سیاسی و ساختار قدرت بوده است که به‌کارگزاران، رهبران قوم‌گرا و جریان‌های مسلط این فرصت را می‌دهد که قویتر از دیگران عمل کنند و با تثبیت جایگاه قوم، ایل و تبار خود دیگران را از صحنه سیاسی و قدرت کنار بزنند؛ زیرا ساختار قومی و گرایشی تباری در جامعه ناهمگن افغانستان به گونه‌ای امتزاج یافته است که احساس در مورد قبیله، ایل و تبار، شدیدتر از احساس همبستگی با اجتماع ملی بوده است (جهانگیری و حسینی، ۱۳۹۳: ۵۵۵). از این‌رو، تمرکزگرایی و دگروگون ساختن جامعه بازور و فشار از بالا، باعث شد که

سیاست‌گذاری‌های فرهنگی رنگ و بوی قومی و ایدئولوژیک به خود اختیار کند و دولت نتواند در امر توزیع قدرت، تأمین امنیت، انکشاف متوازن، ترویج و توسعه فرهنگ گام‌های بلند و کارآمدی بردارد.

ج- ابعاد سیاست‌گذاری فرهنگی در نظام جمهوریت

سیاست‌گذاری فرهنگی در نظام جمهوریت می‌تواند در ابعاد مختلف حقوقی، اجتماعی و فرهنگی مورد بررسی قرارگیرد (صالحی امیری، ۱۳۸۷: ۲۱۱). برای پرهیز از گیرشدن در دام شرح و بسط مقولات خارج از موضوع، لازم است با نگاهی به قانون اساسی ابعاد کلی سیاست‌گذاری فرهنگی در این دوره مورد تبیین قرارگیرد؛ اما اینکه قانون اساسی ۱۳۸۲ در بحث نظام حقوقی، مظاهر فرهنگی، تقویت نهادهای علمی و فرهنگی، شناسایی مظاهر فرهنگی چه تصریحاتی داشته و اصولاً چگونه این مسائل را جایگاه و اهمیت بخشیده است، مقاله حاضر ذیلاً به آن می‌پردازد.

۱- نظام حقوقی

بانگاهی به تاریخ بیست سال پسین در می‌یابیم که نخستین گام در سیاست‌گذاری فرهنگی، در نظام جمهوریت با تدوین قانون اساسی، تعریف نظام سیاسی و نظام حقوقی حاکم در این کشور شروع می‌شود. قانون اساسی افغانستان در مواد ۱، ۲، ۳، ۱۷، ۴۵، ۱۳۰، ۱۳۱ و سایر ماده‌های این قانون جایگاه دین و مذهب را در نظام حقوقی افغانستان به گونه تصریح می‌دارد که هیچ‌جای شک در گستره و ساحت دین در جامعه و دولت این کشور باقی نمی‌گذارد (دانش، ۱۳۹۳: ۴۱۱)؛ اما این‌که صحنه عمل و کنش تاجچه حدودی با این قانون همخوان و همسو بود مسئله دیگری است که در لابه لای مباحث این پژوهش مشخص می‌شود.

قانون اساسی کشور در ماده اول نظام سیاسی کشور را جمهوری اسلامی اعلام می‌دارد و در ماده دوم دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان را دین مقدس اسلام می‌داند؛ و در ماده سوم تصریح می‌کند که «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف متعقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد». از بیان قانون اساسی به خوبی روشن می‌شود که «جمهوری» ناظر بر شکل و ساختار حکومت بوده و قید «اسلامی» مربوط به محتوای آن است. مراد از جمهوری بودن نظام سیاسی؛ دموکراتیک و متکی به آراء

مردم بوده است و مراد از اسلامی بودن نظام؛ تبعیت از احکام دینی و شریعت اسلام، در امور قانونگذاری حکومت داری و امور قضایی محسوب می‌شد. از این‌رو، هر امر خلاف دین و ارزشهای اسلامی، خلاف سیاست حکومت بوده و قابل پیگرد قانونی شناخته می‌شد (قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲: ماده‌های ۱ و ۲).

همین‌طور ماده سوم تصریح می‌نمود که: «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد» دو کلمه معتقدات و احکام اسلامی به دو بخش اصلی (اصول عقاید و احکام فقهی تعالیم دین اسلام) اشاره داشت. (قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲: ماده ۳) این ماده قانون اساسی در واقع بیانگر خطوط اساسی نظام جمهوری اسلامی افغانستان در قلمرو تقنینی و روند قانون‌گذاری در کشور را تبیین می‌نمود.

۲- نظام فرهنگی و اجتماعی

قانون اساسی ۱۳۸۲ ضمن پذیرفتن پلورالیزم قومی و زبانی، در مواد ۴، ۶، ۱۶، ۴۳، ۴۵، ۱۳۰ و ۱۳۱ به جلوه‌هایی از نظام فرهنگی و اجتماعی افغانستان پرداخته و به‌گونه‌ای واضح تکثر قومی و زبانی ساکنان افغانستان را به رسمیت شناخته است. قانون اساسی در ماده چهارم بعد از بیان اصل حاکمیت ملی به حیث مبنای نظام سیاسی، ملت افغانستان را شامل تمام افرادی می‌داند که تابعیت افغانستان را دارا باشند. قانون اساسی در تعریف ملت تصریح داشته است که: «ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام ساکن در این کشور است» همین‌طور در ماده شانزدهم آمده است: «زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی و پشه‌ای، نورستانی، پامیری» از جمله زبان‌های شناخته شده افغانستان هستند؛ پشتو و دری- فارسی زبانی رسمی دولت می‌باشد (قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲: ماده ۴ و ۱۶).

اما با این وجود، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بافت‌های موزایکی و ناهمگنی‌های قومی و زبانی در افغانستان یکی از دلایل اصلی گسست روابط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در این کشور بوده است (رفیع و بختیاری، ۱۳۹۳: ۸۹)؛ زیرا بحران افغانستان ریشه در ساخت موزائیکی جامعه‌ی افغانستان دارد که قرن‌هاست سیره زندگانی اجتماعی اقوام و ملیت‌های آن سرزمین را شکل بخشیده است (واعظی، ۱۳۷۸: ۴۱). آرایش سیاسی و فرهنگی در این کشور بیانگر آنست که رهبران سیاسی،

هر کدام از پایگاه قومی، قلمرو جغرافیایی خاصی برخوردار بوده و تجلی اراده سیاسی قوم و تبار خود محسوب می‌شوند تا اراده ملی و فرا قومی.

حامد کرزی که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر زمام امور را به دست گرفت هیچ‌گاهی موفق نشد خود را از افسار قومیت و تضادهای هویتی برهاند. رنگین دادفر سپینتا، وزیر خارجه و مشاور اسبق امنیت ملی دولت کرزی در وصیف شخصیتی او می‌گوید: «همین حامد کرزی که به راه‌های متعدد رستگاری باور داشت در مواردی بسیار قبيله‌گرا می‌شد و به سیاست‌های بسیار تنگ روی می‌آورد.» (سپینتا، ۱۳۹۶: ۳۰۳). گرچه در زمان حکومت کرزی و به یمن دموکراسی، تاحدودی تقسیم قدرت صورت گرفت، احزاب سیاسی جان تازه‌ای گرفتند، آزادی‌های مدنی و سیاسی بنیان نهاده شدند و رقابت‌های حزبی و گروهی بیشتر جامعه دموکراتیک پوشید ولی با این وجود برطیبه‌های قومی ناشی از تمایلات سران اقوام فرکش نکرد (۲۶: ۲۰۱۰، Armitage). رابرت گیتس وزیر پیشین دفاع ایالات متحده در کتاب خاطرات خود می‌نگارد: «کرزی در جلسه‌ای خصوصی در سال ۲۰۰۷ به او گفته بود کار کردن با ائتلاف شمال (ترکیبی از اقوام دیگر)، کشور را در معرض خطر قرار داده و حکومت افغانستان برای مهار این وضعیت به مشوره و حمایت امریکایی‌ها ضرورت دارد.» (Gates, 2014: 210-220).

اشرف غنی که پس از حامد کرزی زمام امور را با اما و اگرهای انتخاباتی عهده دار گردید، نیز قادر نشد خود را به عنوان یک رئیس‌جمهور از جدال قومیت و داعیه‌داری از یک قوم خاص و سپوتاز سیاسی دیگر اقوام ساکن در کشور برهاند. رحمت الله نبیل رئیس پیشین امنیت ملی در مقاله‌ای که از سوی روزنامه هشت صبح به نشر رسید به وضوح این مسئله را روشن می‌سازد: غنی نوستالژی و حسرتی که برای ساختن یک حکومت تک‌قومی داشت، هرگروه قومی که با او تعلق تباری و قومی نداشت از قدرت کنار می‌زد. او می‌افزاید: اشرف غنی به اساس تعلق قومی که با طالبان داشت می‌خواست با شریک ساختن این گروه در قدرت، یک حکومت متمرکز و مقتدری قومی را پایه‌گذاری نماید. برکناری سران اقوام از رده‌های تصمیم‌گیری و ترور شخصیتی آن‌ها، استفاده از زور حکومتی و قوت‌های خارجی ابزارهای بود که اشرف غنی برای پایه‌گذاری و استحکام یک حکومت قومی به کار می‌بست (رحمت الله نبیل: روزنامه هشت صبح، ۱۳ مرداد ۱۴۰۰).

همین‌طور سیاست تنش‌زا و مناقشه برانگیز حکومت اشرف غنی در خصوص توزیع شناسنامه‌های الکترونیکی (تذکره‌های برقی) با درج «واژه افغان»، تسری و تعمیم این نام به اقوام و تبارهای مختلف اجتماعی (که هرکدام نام و هویت فرهنگی مشخص و شناخته شده‌ای دارند) و همچنین جدال‌های

فرهنگی در خصوص نام دانشگاه و پوهنتون در مناطق تاجیک نشین و فارسی زبانان از جمله مواردی بوده است که در دایره سیاست حذف هویت‌های فرهنگی در دوره جمهوریت به خصوص حکومت اشرف غنی رقم خورده است (روشن و اکبرزاده، ۱۳۹۸: ۸۶).

در این میان، زلمی خلیلزاد (افغانی الاصل - آمریکایی تبار) که در پسا حادثه - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نقش فعال و تأثیرگذاری در جهت دهی سیاست ایالات متحده، در خصوص افغانستان داشت، نیز با انگیزه‌های قومی و برتری طلبی‌های قبیله‌ای، به قضایای افغانستان پرداخت. خلیلزاد، برخلاف اصول و ارزش‌های حاکم در نظام‌های دموکراتیک و انتخابات آزاد و عادلانه؛ در اجلاس بُن ستار سیرت (ازبیک تبار) را با گرفتن ۹ رأی در مقابل ۲ رأی حامد کرزی (پشتون تبار)، به خاطر نسبت‌های تباری آن گزینه مطلوب ندانست. خلیلزاد برخلاف رأی اکثریت در اجلاس بُن و تماس با رهبران سیاسی و وارد کردن فشارهای سیاسی بر آن‌ها، حامد کرزی را به عنوان رئیس دولت موقت تعیین نمود (خلیلزاد، ۱۳۹۵: ۱۲۶ و ۱۲۷). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که خلیلزاد با جنگ سالار خواندن نیروهای اتحاد شمال (عمدتاً تاجیک تبار) و بزرگترین گروه قومی خواندن پشتون‌ها در افغانستان؛ نه تنها خدمتی به همبستگی ملی و ملت‌سازی در افغانستان نکرد؛ بلکه نفاقی سیاسی، ساختارمند و مدرن را پایه‌گذار بود که دولت‌های پسا-بُن را در تقسیم قدرت همواره به چالش می‌کشید. دخالت مستقیم خلیلزاد در فرایند تدوین و تصویب قانون اساسی ۱۳۸۲، باز تعریف ساختار دولت انتقالی و وارد ساختن فشار بر اعضای کابینه به خصوص یونس قانونی برای کنارگیری از پست وزارت داخله به خاطر تاجیک بودن آن، نمایه‌های روشنی از دخالت مستقیم این نماینده آمریکا در امور افغانستان و دامن زدن به تعصبات قومی و نژادی بوده است (خلیلزاد، ۱۳۹۵: ۱۲۱-۱۴۹).

از این رو بایستی پذیرفت که در افغانستان سیاست و قومیت تعیین‌کننده نقش و گستره فرهنگ در افغانستان بوده است. هرچند مردم عام و توده‌های قومی در کشور هیچ‌گونه مشکل زیستی و اجتماعی باهم ندارند اما سیاستمداران همواره از آسیب‌پذیری‌های قومی استفاده کرده سیاست و فرهنگ را به کام خود و به نفع ایل و تبار خود چرخانیده‌اند.

ح- نهادهای علمی و فرهنگی

قانون اساسی نه تنها دولت را به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی، بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ

کرامت انسانی، حمایت از حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، انکشاف متوازن و برابری بین همه اقوام و قبایل در همه مناطق کشور مکلف می‌ساخت، بلکه تقویت نهادهای علمی و فرهنگی، تأسیس مؤسسات تعلیمات عالی، امحای بی‌سوادی، انکشاف متوازن تحصیلی برای زنان و کوچیان را بر مبنای فرهنگ ملی و در مطابقت با اصول علمی از وظایف دولت می‌شمرد (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۶، ۴۴، ۴۵ و ۴۶). همین‌طور قانون اساسی در ماده هفدهم انکشاف تعلیمات دینی، بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی امر حتمی می‌دانست. در ماده سی و چهارم: آزادی بیان را از تعرض مصون دانسته تأکید می‌داشت که هر افغان حق دارد، فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسیله دیگری با رعایت احکام قانون اظهار نماید (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۱۷ و ۳۴).

گرچه بر اساس تصریحات قانون اساسی و روی‌کار آمدن نظام جدید (جمهوری اسلامی افغانستان)، سیستم آموزش و پرورش کاملاً از نو تعریف و در راستای ارتقای تحصیلی در سطوح مختلف، گام‌ها مؤثر و ارزنده برداشته شد. صدها مدرسه و مکتب و ده‌ها دانشگاه دولتی و خصوصی تأسیس و به فعالیت آغاز کردند (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۷۷). ۳۴ دانشگاه دولتی و ۹۳ دانشگاه خصوصی و مؤسسات تحصیلات عالی با بیش از ۳۰۰ دانشکده و ۷۰۰ بخش به فعالیت‌های علمی پرداختند. مساجد و تکایا وضعیت بهتری یافتند؛ سازمان یونسکو نرخ رشد سواد در این کشور را از ۳۴ درصد به ۴۳ اعلام داشت؛ اما بررسی‌های اخیر این سازمان در ۱۰ شهریور ۱۴۰۰ به خوبی نشان داد که هنوز هم بیش از ۱۲ میلیون جوان و بزرگسال فاقد مهارت‌های ابتدایی سواد آموزی (خواندن و نوشتن) در افغانستان هستند (UNESCO, 1 September 2021).

این در حالی است سطح و میزان سواد در جوامع بشری ارتباط تنگاتنگی با پیشرفت، ترقی و توسعه فراگیر جوامع دارد. به هر میزانی که سطح و میزان سواد در یک جامعه بالا باشد، به همان میزان آن جامعه به پیشرفت، ترقی و رفاه نایل خواهد شد.

خ- مظاهر و سکوهای فرهنگی

۱- مکاتب

مکاتب یا همان مدارس غیر حوزه وی، اولین پله‌گاه فرهنگ در نهادهای تعلیمی و تحصیلی

افغانستان محسوب می‌شود که می‌تواند نقش به‌سزایی در ترویج و نهادینه شدن فرهنگ در افغانستان ایفا کند. وزارت معارف (آموزش و پرورش) افغانستان در گزارش سال ۱۳۹۷ تعداد مکاتب دولتی را ۱۸۰۷۳ باب اعلان نمود که این رقم رشد چشم‌گیری را از لحاظ کمی نسبت به سال‌های پار نشان می‌داد. بر اساس این اعلام، در سال ۱۳۸۸ حدود ۷ میلیون طفل در سراسر افغانستان در ۱۵۶۰۰ مکتب مصروف تعلیم بوده‌اند که ۶ هزار آن را مکاتب ابتدایه (دبستان) تشکیل می‌دادند. در کنار مکاتب دولتی ۳۱۷ باب مکتب خصوص در سال ۱۳۸۸ فعالیت داشتند که این آمار شامل کورس‌ها و آموزشگاه‌های زبان و مراکز تربیت اطفال نمی‌شود. (گزارش وزارت معارف افغانستان، ۲۸ فروردین ۱۴۰۰). گرچه افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ از نظر کمی شاهد تأسیس و فعالیت بسیاری از نهادهای علمی و تحصیلی در کشور بود؛ اما طبق آمارهای یونسکو که قبلاً شرح حال یافت، رشد قابل ملاحظه و متناسب با شرایط جهانی نداشته است.

۲- دانشگاه‌ها

در جامعه امروزی این مسئله به خوبی روشن است که اولین قدم در راه اصلاح یک جامعه، اصلاح فرهنگ و نوع نگرش آن‌ها به جهان هستی از طریق نهادهای آموزشی و تحصیلی است. دانشگاه در واقع موتور محرک جامعه انسانی به سوی توسعه، فلاح و رستگاری است. به این معنی که پیشرفت در همه ابعاد اقتصادی، سیاسی و صنعتی بدون توجه به ابعاد فرهنگی و نهادهای اثرگذار مثل آموزشگاه و دانشگاه امکان‌پذیر نیست. بدین توضیح، محور اصلی تحول در زندگی بشری کانون‌های آموزشی و تحصیلی است که با پژوهش، جد و جهد و تلاش، جامعه انسانی را از منجلاب فقر تنگدستی، آوارگی و درماندگی به قله‌های توسعه، رفاه و آسایش سوق می‌دهند.

در این راستا می‌توان اذعان نمود که پس از روی کار آمدن نظام جمهورییت و خصوصی‌سازی اقتصاد (اقتصاد بازار) مبتنی اصل عرضه و تقاضا، نه تنها عرصه‌های تجارتي و اقتصادی تغییر چشم‌گیر یافت، بلکه ساحات تحصیلی و دانشگاهی کشور نیز رشد چشم‌گیری داشت. به‌گونه‌ای که علی‌رغم فعالیت بیش از یک ۱۰۰ نهاد عالی و نیمه عالی دولتی، حدوداً ۹۳ دانشگاه و مؤسسات تحصیلات عالی خصوصی با بیش از ۳۰۰ دانشکده و ۷۰۰ بخش به فعالیت‌های علمی پرداختند که این امر خود زمینه ترویج فرهنگ، تعدیل فرهنگ و رشد فرهنگ را در افغانستان بیش از پیش فراهم و تقویت کرد (وزارت تحصیلات عالی، ۲۲ بهمن ۱۴۰۱).

۳- مساجد

تاریخ سیاسی- فرهنگی در افغانستان به خوبی نشان می‌دهد که مساجد، تکایا و حسینیه‌ها در افغانستان، همواره نقش بارز و تعیین‌کننده‌ای در جنگ و صلح داشته‌اند؛ زیرا در جوامع اسلامی مساجد کلیدی‌ترین مکان برای شکل‌دهی افکار عامه است. تحلیل‌گران تاریخ سیاسی افغانستان بر آن هستند که مساجد در پیروزی جهاد و شکل‌دهی جنبش‌های اسلامی نقش اساسی داشته‌اند. (محمودی و پیرمحمدی، ۱۳۹۵: ۱۳). ایجاد وزارت حج و اوقاف که امور مساجد، تکایا و حسینیه‌ها را در کشور در ساختار سیاسی- اداری افغانستان نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری فرهنگی در زمان معاصر از این سکو بیشتر در معرض دید بوده است. بر اساس آماري که وزارت حج و اوقاف افغانستان ارائه داشته است ۱۲۰ هزار مسجد در افغانستان فعالیت دارند که ۳۵۰۰ آن ثبت وزارت حج و اوقاف است که خطبه‌ها، سوژه‌های بحث و موضوعات خطابه‌های روز جمعه ملا امامان آن‌ها توسط وزارت حج و اوقاف تنظیم می‌شد.

اما با این وجود آنچه سیاست‌گذاری فرهنگی ایجاب می‌نمود تحقق نیافته است. حاکمیت و سیاست‌گذاران امور کشور قادر نشدند از ظرفیت‌ها و فرصت‌های موجود در راستای اعتلای سیاسی اسلام، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و شکل‌دهی یک جامعه واحد و یکپارچه که شهروندان در آن بتوانند با تفاهم، تعامل، هم‌دیگرپذیری و انعطاف‌پذیری در کنار یکدیگر زندگی کنند ناکام شدند. گرچه اتفاق نظر علما، روحانیون و دانشمندان می‌تواند کانون جنگ را به صلح و هم‌دیگرپذیری تغییر جهت دهد و مانع اختلافات شکننده سیاسی، جنگ و انتحار و انفجار در کشور شود؛ اما ناکارآمدی سیاست‌گذاری فرهنگی دولت وقت و کارگزاران این عرصه همواره مانع تحقق چنین اهدافی در کشور گردیده است. قبیله‌گرایی، عدالت‌سوزی، انحصارگرایی سیاسی و سهمیه‌بندی‌های کنکور و مراکز قدرت در افغانستان سبب شد که این کشور نه تنها در عرصه سیاسی و نظامی بلکه در عرصه فرهنگی نیز دستاورد چندانی نداشته باشد.

۴- مدارس دینی

در زمان جمهوریت همسان مدارس غیر حوزوی، مدارس دینی و حوزوی نیز رشد چشم‌گیری یافتند. بر اساس آماري که وزارت معارف افغانستان در آن زمان ارائه می‌داشت؛ افزون بر ۱۵۰ باب

دارالعلوم (مدارسی که خدمات تحصیلات عالی تا صنوف ۱۴ را ارائه می‌دارند)، سایر مدارس دینی نیز از سقف ۱۳ هزار می‌گذشتند و همواره در حال رشد و صعود بودند. گرچه ترویج فرهنگ دینی با قرائت خاص مذهب حنفی و بومی در این مدارس می‌توانست نفوذ مدارس پاکستان را تا حدودی کنترل و سد نماید؛ اما با این وجود نمی‌تواند قرائت‌های تندروانه اسلام سیاسی که از آن به نفع طالبان و گروه‌های مخالف دیگر استفاده می‌شد دور از انتظار دانست (گزارش وزارت معارف افغانستان، ۲۸ فروردین ۱۴۰۲). به موازات آن رویکرد منفعلانه نظام حاکم سبب می‌شد که گروه‌ها تندرو و نفوذگذار از عقاید راسخ و پاک جوانان و نوجوانان استفاده سوء نموده نظام فرهنگی و سیاسی را در افغانستان با چالش‌های جدی مواجه سازند. به‌گونه‌ای افغانستان نتواند پل میان مدرسه و مکتب دانشگاه و حوزه ایجاد نموده و قرائت متعادلی از اسلام، جهان هستی داشته باشد و با یک رویکرد تفاهم و گفتگویی به جهان و پدیده‌های مدرن بنگرد. از این رو، ارتقای کمی در افغانستان هیچ‌گاهی نتوانسته است بازگوکننده کیفیت لازم و قابل شأنی در افغانستان داشته باشد.

۵- رسانه‌ها جمعی و آزادی بیان

داده‌های اجتماعی نشان می‌دهد که رسانه‌ها یا وسایل ارتباط جمعی از زمان پیدایش، تأثیرات شگرفی در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به جا گذاشته‌اند. در عصر تلویزیون، رسانه‌های جمعی همانند پادشاهان عمل کرده‌اند؛ زیرا آن‌ها کلید تأثیرگذار در افکار عمومی‌اند و چشم و گوش حکومت‌ها متوجه آن‌هاست. اگر مطبوعات «رکن چهارم» مردم‌سالاری بودند امروزه رسانه‌های جمعی و اجتماعی رکن پنجم آن به شمار می‌روند- و از مؤکلاتی هستند که بیشترین قدرت غیر رسمی را دارند (هیل، ۱۳۸۷: ۳۶۷). رسانه‌ها با نیروی عظیم اطلاعاتی قادرند در امر فرهنگ‌سازی، آگاهی‌دهی و حتی آموزش به سطح دانشگاه‌ها عمل کنند. رسانه‌ها در جوامع امروزی نقش محوری داشته و در امر دسترسی توده‌ای از مردم به اطلاعات وقایع و رخدادهای داخلی، منطقه‌ای، فرا منطقه‌ای و جهانی به‌عنوان کنشگران نامحسوس عمل می‌کنند. رسانه‌های جمعی در واقع با زیر سؤال بردن عملکردهای دولت، آگاهی‌دهی به مردم، تأمین تربیون آزاد برای بحث‌های سیاسی و... نقش ناظر را با چشم باز رسانه‌ای ایفا می‌کنند و از قدرت عظیمی در سوق و چرخش افکار عامه برخوردارند.

در این راستا، آنچه در خصوص رویکرد نظام جمهوریت، یا نظام پسا-طالبان در افغانستان شاهدیم؛ این کشور توانسته است در بیست سال پسین تحولات شگرفی را در عرصه رسانه‌ای رقم

زند. به گونه‌ای که افغانستان در دوره جمهوریت دارای ۲۶۶ رسانه صوتی؛ ۱۲۵ رسانه تصویری؛ ۸۱ روزنامه و چندین هفته‌نامه و ماهنامه بوده است. ایجاد ده‌ها انتشارات، چاپ و نشر کتاب و بالاخره عرضه محصولات رسانه‌ای و مطبوعاتی افغانستان، همه و همه زیر چتر حمایت حقوقی و قانونی دولت صورت گرفته و نمایانگر متعهد بودن دولت به آزادی بیان و توسعه فرهنگی بوده است (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۵ و ۴۴). چنانکه قانون رسانه‌های همگانی افغانستان در ماده چهارم تصریح می‌دارد: فقره (۱) «هر شخص حق آزادی فکر و بیان دارد. طلب، حصول و انتقال معلومات، اطلاعات و نظریات در حدود احکام قانون بدون مداخله، ایجاد محدودیت و تهدید از طرف مسئولین دولتی شامل این حق است. این حق در برگیرنده فعالیت آزاد وسایل پخش، توزیع و دریافت معلومات نیز است.» و در فقره (۲) می‌افزاید: دولت، آزادی رسانه‌های همگانی را حمایت، تقویت و تضمین می‌نماید. هیچ شخص حقیقی یا حکمی به شمول دولت و ادارات دولتی نمی‌تواند فعالیت آزاد رسانه‌های خبری یا معلوماتی را منع، تحریم، سانسور یا محدود نموده و یا طور دیگری در امور نشرات رسانه‌های همگانی و معلوماتی مداخله نماید، مگر مطابق احکام این قانون. (قانون رسانه‌های همگانی، ۱۳۸۸).

با این وجود علی‌قادری در نوشته‌ای چالش‌های عمده رسانه‌های افغانستان را به صورت مشخص به شکل زیر برمی‌شمارد. (البته از نوشته آقای قادری پیداست که مدنظر ایشان بیشتر رسانه‌های خصوصی‌اند تا دولتی). رسانه‌ها در افغانستان وابسته به منافع شخصی افراد است. افراد تنها به داشتن امتیاز رسانه و عایدات حاصله از آن اکتفا نمی‌کند. بلکه در تمام سطوح و حوزه فعالیت آن شخصی برخورد می‌کنند؛ که این امر شفافیت و بی‌طرفی رسانه‌ها را زیر سؤال می‌برد. از طرفی رسانه‌ها در یک جمع‌بندی کلی، یا در اردوگاه دولت قرار دارند و از دولت و سیاست‌های آن حمایت می‌کنند و یا هم برعکس، با انتقاد سرسختانه، بی‌حد و حصر و غیرواقع بینانه در مقابل دولت قرار می‌گیرند که این امر توازن خبررسانی و قضاوت واقع بینانه رسانه‌ها را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد. در نهایت رسانه‌ها به سبب کمبود بودجه، عدم دسترسی به افراد فنی و مضیقه مالی در برخی موارد قادر نبودند آگاهی دهی لازم و بررسی مقتضی را مبتنی بر رسالت خویش داشته باشند (قادری، روزنامه افغانستان:

۱۳۹۲)

۶- سینما و تئاتر

روشنفکران، هنرمندان عرصه سینما و تئاتر پس از به وجود آمدن نظام جمهوریت و ارج‌گذاری‌های

قانونی در عرصه آزادی بیان و رسانه‌های جمعی بسیاری از سینماگران به افغانستان بازگشتند، عرصه هنر و سینما را جان تازه‌ای بخشیدند. گرچه با افغانستان با داشتن ۱۶ سینما (پنج سینمای کلاسیک و شش سینمای سه بعدی) کار را از سرگرفت و سینماهای چون (سینمای آریانا، سینمای پارک، سینمای آریوب، سینمای خیرخانه) کوشیدند از نو تبارز پیدا کنند، اما به سبب گسترش تکنولوژی در عصر جهانی شدن، آمدن موبایل یا گوشی‌های همراه، نقش سینما در ترویج و اشاعه فرهنگ کم‌رنگ شد اما با این وجود سینماگران افغانستان صدها فیلم، نمایشنامه، سریال‌های تلویزیونی و کلیپ‌های کوچک هنری تولید کردند و این عرصه را بیش از پیش رونق بخشیدند. صدیق برمک که یکی از موفق‌ترین کارگردان و مولد فیلم در افغانستان بود، فیلم‌های او برنده جوایز بین‌المللی شدند.

از جمله فیلم اسامه از ساخته‌های او برنده جایزه گلدن گلوب سال ۲۰۰۴ آمریکا گردید. فیلم لاله سیاه به کارگردانی سونیا نصری برای کسب جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی شناخته اما در نهایت به فهرست نهایی راه نیافت. فیلم‌های مانند؛ بربادرفته و کابل اکسپرس نیز از جمله فیلم‌های بودند که شهرت جهانی یافتند. به‌هرحال آنچه درخور تأمل است نقش فیلم، نمایشنامه و هنر در تولید، ترویج و توسعه فرهنگی در افغانستان است. به یقین که این کشور پس از سال ۲۰۰۱ به اوج آزادی‌های فرهنگی و هنر در طول تاریخ خود رسید.

بیش از صد چینل تلویزیونی و حدوداً ۳۰۰ رادیوی محلی و نهادهای تولید محتوا در آن به فعالیت آزادانه و بدون سانسور پرداختند؛ اما بایستی توجه داشت که این آزادی و صعود چرخه هنری محصول تحولی بود که پس از سقوط نظام طالبان رقم خود که در آن نمی‌توان نقش جامعه جهانی و کشورهای دوتر و کمک کننده را در افغانستان نادیده گرفت اما با این وجود می‌توان تنها شاهکار دولت‌های پسا بن ۲۰۰۱ را در آزادی بیان و به عرصه کشیدن زنان و دختران در عرصه هنر و رسانه در افغانستان دید.

۷- آثار باستانی و هنری

شهر تاریخی هرات، مسجد جامع هرات، باغ بابر (در کابل)، بازار تاریخی تاشقرغان، تخت رستم (در سمنگان)، گنبدها چندگانه بلخ، بالاحصار کابل و منار جام (در غور) از جمله آثار تاریخی در افغانستان است که قدامت آن به هزاران سال می‌رسد. نورو و یلدا از جمله شاخصه‌های فرهنگی مشترک دیگر جغرافیای فارسی است که وسعت آن از بلخ، هرات و غزنه گذشته تا بلندای خجند و

سمرقند و نیشاپور دامن می‌گستراند. عبدالاحد عباسی، رئیس حفظ آبدات تاریخی وزارت فرهنگ در مصاحبه ای، اظهار داشت: افغانستان طی بیست سال، (۲۰۲۱-۲۰۰۱) بیشتر از ۵۰۰ هزار آبدات تاریخی شناسایی شده که ۵ هزار آن مرمت و بازسازی شدند (عباسی، ۱۱ ثور، اردیبهشت ۱۴۰۰).

فضل حق نوری، مسئول میدانی آثار باستانی، در مصاحبه‌ای با پژوهشگر، بیان داشت: «اداره آثار باستانی و آبدات تاریخی، بیش از ۳۵۰۰ ساحات باستانی را در این وزارت به ثبت رسانیده که از آن جمله ۱۸۰۰ آن در لست میراث فرهنگی ملی قرار گرفته اند». در ادامه او گفت: که دانشگاه شیکاگو براساس یک نظر سنجی عملی - تحقیقی توانسته است ۱۲۵۰ ساحه دیگر را در بخش‌های غربی و مرکزی کشور تثبیت نماید که تاکنون مورد کنکاش قرار نگرفته است (مصاحبه نوری، ۱ ژانویه ۲۰۲۴) فهیم رحیمی، رئیس موزیم ملی در مصاحبه‌ای اظهار نمود: که فعالیت موزیم ملی افغانستان سابقه طولانی دارد اما در دو دهه گذشته دستاوردهای قابل ملاحظه‌ای داشته است، به گونه‌ای مثال، بازسازی ساختمان موزیم ملی، ایجاد دیتابیس ثبت آثار باستانی و هنری، جلب کارشناسان خارجی جهت همکاری در حفاریات و بازشناسی آثار باستانی؛ ثبت ۴۸۰۰ اثر و جمع آوری بیش از ۱۵۰.۰۰۰ پارچه آثار باستانی دیگر در مجموعه موزیم ملی (جدای از موزیم، هرات، جلال آباد، بلخ، بدخشان و ...)، نمایش گنجینه باختر (۲۳۱ قلم طلا ناب و گرانقیمت) در موزه های کشورهای مختلف از جمله فرانسه، ایتالیا، آمریکا، انگلستان، ناروی، سویدن، کانادا، استرالیا، جاپانو چین که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۹ ادامه داشت بیش از ۵ میلیون دلار عاید افغانستان گردید. برگرداندن بیش از ۴۸۰۰۰ اثر تاریخی از کشورهای مختلف جهان که در زمان جنگ از افغانستان ربوده شده و با خارج انتقال یافته بود. وی در ادامه افزود آثاری که در موزیم ملی کشور موجود است قدامت آن به بیش از ۵۰۰۰ هزار سال می‌رسد که در آن ابزار سنگی، طلایی، مس و نقره، آثار هدر و گرافی و... از دوره های کوشانی‌ها تا دوره قبل و بعد از اسلام را در بر می‌گیرد (فهیم رحیمی، ۲ ژانویه ۲۰۲۴)

با این وجود علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته در خصوص ثبت، بازیابی و مرمت آثار باستانی نمی‌توان گفت نیازمندی‌ها و اولویت‌های افغانستان در این خصوص برآورده شده است. هنوز بسیاری از آثاری باستانی افغانستان مدفون مانده و یا هم شناسایی نشده است. بسیاری از آثار تاریخی و هنری کشور هنوز در موزه های کشورهای قرارداد و دادخواهی در این زمینه صورت نگرفته است. در بسیاری از استان‌های کشور هنوز موزه‌های معیاری و حتی به شکل بدوی وجود ندارد. هنوز مردم با بسیاری از آثار تاریخی و باستانی افغانستان نا آشنا هستند و تلاشی در این زمینه صورت نگرفته است.

جدول شماره ۱- کارکردها، چالش‌ها و راهکارهای سیاست‌گذاری فرهنگی.

<p>سیاست‌گذاری فرهنگی که به عنوان یک سیستم، دارای ورودی، فرایند عملیاتی و خروجی است در یک سیستم بزرگتر (به نام دولت) در افغانستان تدوین و طراحی شده است. نهادهای که در زمان جمهوریت راهبردهای فرهنگی دولت را طرح و به اجرا می‌گذاشتند عبارت بودند از:</p> <p>(۱) وزارت اطلاعات و فرهنگ، (۲) مشاوریت فرهنگی ریاست جمهوری، (۳) واحد فرهنگی مجلس نمایندگان، (۴) وزارت تحصیلات عالی، (۵) وزارت حج و اوقاف، (۶) ریاست فرهنگی وزارت امور خارجه، (۷) رادیو تلویزیون ملی، (۸) شورای عالی مصالحه، (۹) و سایر نهادهای دولتی که واحد فرهنگی داشتند.</p>	<p>طراحی سیاست فرهنگی</p>
<p>سیاست اجرایی نهادها مذکور در سطوح مختلف مدیریتی، برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت فرهنگی همواره بر نظارت قانونی از فعالیت‌های فرهنگی؛ توسعه آموزش و پرورش، نشر آثار هنری؛ چاپ کتب و مقالات علمی؛ تولید فیلم و موسیقی. حمایت از رسانه‌های محلی و ملی، سینما و هنرهای تجسمی، تجلیل از زبان‌های رسمی و محلی، تجلیل از روزهای ملی و بین‌المللی فرهنگی، حمایت از نویسندگان، هنرمندان، بنیادهای تعاونی، موزه‌ها و نهادهای فرهنگی و در نهایت حفظ آبدات تاریخی و مرمت میراث‌ها و بناهای تاریخی متمرکز بوده است.</p>	<p>اجرای سیاست فرهنگی</p>
<p>گرچه سیاست‌گذاری فرهنگی نظام جمهوریت در ابعاد مختلف حقوقی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی قابل تأمل بوده و این رژیم توانسته است با تدوین قوانین و مقررات، تقویت نهادهای علمی و فرهنگی، تأسیس مؤسسات تحصیلات عالی، حفظ آبدات و آثار باستانی، دست‌آوردهایی قابل ملاحظه‌ای از نظر کمی داشته باشد و این کشور بتواند از طریق سکوهای فرهنگی؛ مکاتب (مدارس غیر حوزوی)، دانشگاه‌ها، مدارس دینی، رسانه‌های جمعی، سینما و تئاتر به توسعه و گسترش دامنه فرهنگ بپردازد؛ اما بررسی‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری فرهنگی نظام جمهوریت در ساختار اجتماعی موزایکی و ناهمگونی چون افغانستان با عنایت به تنوع و تکثر، طیف‌های قومی، زبانی و فرهنگی نتوانسته است از نظر کیفی کارآمد و در خور نیازهای فرهنگی کشور باشد. در کنار آن نگاه پرستیژ مدارانه قومی زمام‌داران به قدرت و فرهنگ قبیله‌ای، باعث شده است که تعارضات قومی و از هم گسیختگی‌های فرهنگی بیش از پیش تقویت شده و به عنوان چالش بزرگی فرا راه سیاست‌گذاری فرهنگی قرار گیرد.</p>	<p>ارزیابی سیاست فرهنگی</p>
<p>راهکارهای که از نظر پژوهش حاضر، مطرح می‌شود قاعدتاً ناشی از یافته‌های است که پژوهش حاضر آن‌ها را به عنوان چالش و فاکتورهای اصلی گسست فرهنگی برشماریده است. نگاه قومی و تباری به قضایان کلان فرهنگی و ملی، تمرکز اداری شدید در نهادهای فرهنگی، جهل اداری و فقدان استراتژی ملی فرهنگی از جمله مواردی بوده است که این نظام را در سیاست‌گذاری فرهنگی به چالش کشیده و از دسترسی به اهداف استراتژیک و کلان فرهنگی باز مانده است. از این‌رو، رفع تبعیض قومی و انحصار قدرت، کثرت‌گرایی سیاسی و شکست پارادایم قومیت و خود برترینی را از طریق شکل‌دهی هویت واحد ملی، تقویت نهادهای علمی و فرهنگی، انکشاف متوازن آموزشی و فرهنگی و تمرکززدایی اداری از جمله مواردی است که می‌تواند افغانستان را تا حدودی زیادی از چالش‌های موجوده‌های بخشیده زمینه انسجام سیاسی، وحدت اجتماعی و توسعه فرهنگی را در کشور فراهم نماید.</p>	<p>راهکارهای سیاست فرهنگی</p>

(منبع: نگارنده)

نتیجه‌گیری

با توجه به گزاره‌های مطرح شده در خصوص سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان؛ مقاله حاضر در یک جمع‌بندی کلی به این نتیجه رسیده است که سیاست‌گذاری فرهنگی همانند سایر پدیده‌های اجتماعی دارای ابعاد مختلفی - چون طرح، ورودی، فرآیند و خروجی هستند؛ اما آنچه سیاست‌گذاری را در مقام تحلیل قرار می‌دهد، نقش و کنش دولت، هنجارها، ارزش‌های، پویاها و چالش‌های فرهنگی است. سیاست فرهنگی هرچند در شکل کلاسیک آن توسط دولت و نهادهای آموزشی، قانون‌گذاری و فرهنگی مرتبط به آن پایه‌گذاری می‌شود اما با توسعه ساحت این عرصه، فعالیت نهادها خصوصی و تحصیلی و جهش تکنولوژی را نمی‌توان در این زمینه را نادیده انگاشت.

گرچه سیر وقایع و تحولات بیست سال پسین (۲۰۲۱-۲۰۰۱) امیدهایی را در خصوص شکل‌گیری دولت ملی و فراگیر و پویای فرهنگ در افغانستان نوید می‌داد، اما این کشور علی‌رغم تحولات بنیادینی که در زمینه دولت-ملت‌سازی، بازتعریف ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نهادسازی، در سال‌های اخیر شاهد بود، قادر نشده است ثبات سیاسی، جهش اقتصادی و توسعه فرهنگی را در این کشور پایه‌گذار باشد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ساختار اجتماعی ناهمگون، تنوع و تکثر قومی، زبانی و فرهنگی در این کشور به علت موضع‌گیری و برخورد ناسالم و غیرمتناسب زمامداران وقت، منجر به بروز تعارضات و ازهم‌گسیختگی‌های قومی شده است.

افغانستان هرچند پس از روی کار آمدن نظام جدید شاهد ارتقای تحصیلی در سطوح مختلف بود، صدها مدرسه و مکتب و ده‌ها دانشگاه دولتی و خصوصی تأسیس و به فعالیت آغاز کردند؛ اما نرخ رشد سواد در این کشور هنوز در سطح بسیار پایینی قرار دارد و بیش از ۱۲ میلیون جوان و بزرگسال فاقد مهارت‌های ابتدایی سواد آموزی (خواندن و نوشتن) در این کشور هستند. مدارس، دانشگاه‌ها و مساجد که کانون‌های فرهنگی شمرده می‌شوند هنوز از کیفیت لازم برای ترویج و اشاعه ارزش‌های فرهنگی نیستند، کنترل نهادهای فرهنگی از سوی دولت و فقدان استقلال رسانه‌های اجتماعی از نظر مالی باعث شده است که این کانون‌ها نیز قادر نشوند امورات محوله را به خوبی به پیش ببرند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سیاست‌گذاری فرهنگی در نظام جمهوری هرچند از نظر کمی تا حدودی موفق بوده و در سطوح مختلف آموزشی، تحصیلی، رسانه‌ای و هنری دستاوردهای داشته است اما هیچ‌گاهی قادر نشده است پاسخگوی نیازمندی جامعه چندپاره افغانستان باشد. علت اصلی

ناکامی دولت افغانستان در سیاست‌گذاری فرهنگی، نگاه قبیله‌ای به سیاست و تسری قرائت خاص زندگی قومی به سایر حوزه‌های فرهنگی و ساحات زندگی اجتماعی بوده است. دستاورد دولت یا نظام جمهوریت در عرصه‌های مختلف آموزشی، تحصیلی و رسانه‌ای و هنری غالباً با معیارهای کمی سنجیده شده است در حالی که این کیفیت و تداوم و سازندگی است که توانمندی نهادها را به نمایش می‌گذارد. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که استقلالیت پایین نهادها، فساد سیستماتیک، جهل اداری و نگاه قومی به قضایای کلان فرهنگی افغانستان از جمله مواردی بوده این نظام را در سیاست‌گذاری فرهنگی به چالش کشیده و از دسترسی به اهداف استراتژیک و کلان فرهنگی باز مانده است.

منابع

الف - منابع فارسی

- ابراهیم زاده، ا (۱۳۸۹)، «نظریه سیستم‌ها؛ چارچوبی برای تحلیل»، سیاست خارجی، سال بیست و چهارم، شماره ۴.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۸۱)، روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: کتاب آشنا، چاپ اول.
- بروشکی، محمد (۱۳۸۴)، «کاربرد نظریه‌های سیستمی در تحلیل علل صعود و سقوط تمدن‌ها در تاریخ»، پژوهش‌های تربیتی، سال دوم، شماره ۳.
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- جهانگیر، کیومرث، حسینی، سیده صدیقه (۱۳۹۳)، «دولت‌سازی در افغانستان در رهیافت واقع‌گرایی ساختارگرا»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۴، شماره ۳ پاییز ۱۳۹۳.
- حیدری، محمدتیم (۱۳۹۹)، «نقش جهانی شدن در توسعه سیاسی افغانستان»، فصلنامه دیپلماسی و مطالعات بین‌الملل، سال پنجم، شماره ۱۸.

- حیدری، محمدتمیم (۱۴۰۲)، «چالش‌ها و راهکارهای ایجاد دولت ملی در افغانستان: عوامل اثرگذار در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی» دانشگاه گیلان.
- خلیل‌زاد، زلمی (۱۳۹۵)، فرستاده، ترجمه: هارون نجفی‌زاده، چاپ اول، کابل: انتشارات عازم.
- خُرم، عبدالکریم (۱۳۹۸)، چهل سال در طوفان، کابل: انتشارات اکسوس، چاپ اول.
- خواتی، شفق (۱۳۹۹)، «دولت به مثابه غنیمت؛ عوامل سیاسی فساد اداری در افغانستان»، اندیشه معاصر، سال پنجم، شماره نوزدهم.
- دانش، سرور (۱۳۸۹)، حقوق اساسی افغانستان، کابل: انتشارات مؤسسه‌ی تحصیلات عالی ابن‌سینا، چاپ اول.
- رامیار، سید جواد، مجدی، علی اکبر، خراسانی، محمد مظلوم (۱۳۹۷)، «نقش کمک‌های خارجی در توسعه اقتصادی-اجتماعی افغانستان»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۲.
- رحیم صفوی، سید یحیی، شیخانی، عبدالمهدی (۱۳۸۹)، «اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان»، فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی، سال دوم، شماره سوم.
- رشید، احمد (۱۳۸۷)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، ترجمه عبدالودود ظفری، کابل: انتشارات میوند، چاپ اول.
- رفیع، حسین؛ بختیاری جامی، محسن (۱۳۹۳)، «چالش‌های صلح در افغانستان»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۸.
- روشن یوسفی، محمد شریف، اکبرزاده، ربابه (۱۳۹۸)، «بررسی فرصت‌ها و چالش‌های فدرالیسم در افغانستان»، فصلنامه کاتب، علمی- پژوهشی، سال ششم، شماره ۱۵.
- سپنتا، رنگین دادفر (۱۳۹۶)، روایتی از درون، ج ۱، کابل: نشر عازم، چاپ اول.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۵)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، کابل: انتشارات دانشگاه خاتم‌النبین (ص).

- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ دوم.
- سعادت، عوض‌علی (۱۳۹۶)، تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر، کابل: انتشارات بنیاد اندیشه، چاپ اول.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۲)، سیاست‌پذیری فرهنگ، به‌اهتمام مجید وحید، تهران: انتشارات باز، چاپ اول.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۲)، سیاست‌گذاری فرهنگی و میزان مداخله دولت در آن، تأملی نظری، به‌اهتمام مجید وحید، تهران: انتشارات باز، چاپ دوم.
- شافیرتز، جی.ام. کریستوفر پی. بریک (۱۳۹۰)، سیاست‌گذاری عمومی در ایالات متحده آمریکا، ترجمه: حمیدرضا ملک‌محمدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- شفیع‌ی، نوذر (۱۳۸۱)، «بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری»، مجله سیاست دفاعی، شماره ۴۰ و ۴۱.
- صالحی امیری، سید رضا، امیر عظیمی دولت‌آبادی (۱۳۸۷)، مبانی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، چاپ نخست.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۶)، مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم.
- طبرسی، غلامعلی (۱۳۸۵)، تبیین چالش‌های فراروی سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ، به‌اهتمام مجید وحید، تهران: نشر باز. چاپ اول.
- عزیزی م، حسینی ح (۱۳۹۶)، «تحلیل ظرفیت‌های سیاست‌گذاری نهاد خانواده در ایران برای گسترش اشکال مشروع خانواده»، مطالعات اجتماعی ایران. سال یازدهم، شماره ۳.
- عظیمی، ظاهر (۱۳۷۸)، افغانستان ریشه‌ی دردها، پشاور: مرکز نشراتی میوند. چاپ نخست.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۹۴)، افغانستان در پنج قران اخیر، کابل: انتشارات بین‌المللی سرور سعادت، چاپ بیست و پنجم.
- قانون اساسی افغانستان (۱۳۸۲)، کابل: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، جریده رسمی، شماره ۸۱۸.

- قانون رسانه‌های همگانی (۱۳۸۸)، کابل: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، جریده رسمی، شماره مسلسل (۹۸۶).
- کبیری، معروف (۱۳۹۷)، توسعه سیاسی: مطالعه موردی افغانستان، کابل: نشر میوند، چاپ اول.
- کوزه‌گر، لطفی، رضایی، مصطفی (۱۳۹۸)، «رہیافت توسعه؛ از حکومت ملی به حکومت محلی»، فصلنامه توسعه پایدار محیط جغرافیایی، سال اول، شماره نخست، صفحات ۷۰-۹۲.
- محسنی، منوچهر (۱۳۸۱)، مقدمات جامعه‌شناسی، تهران: نشر دوران، چاپ هجدهم.
- محمودی، زهرا، ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۵)، «داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم‌انداز آن»، پژوهشنامه رسانه بین‌المللی، شماره اول، تابستان ۱۳۹۵.
- مولر، پیر (۱۳۷۸)، سیاست‌گذاری عمومی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: نشر دادگستر.
- واعظی، حمزه (۱۳۷۸)، «بحران افغانستان قومیت؛ چالش‌ها و ریشه‌ها»، سیاسی/سراج، سال ششم، شماره ۱۸.
- وحید، مجید (۱۳۸۳)، «کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی بررسی زمینه‌های فکری-تاریخی و چشم‌انداز تصویب و تبعات در سیاست‌گذاری فرهنگی»، فصلنامه سیاست، شماره ۶۳، بهار، شماره صص ۲۵۳-۲۶۹.
- هیل، کریستفر (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب- منابع انگلیسی

- Armitage, Richard L; Berger, Samuel R; Markey, Daniel S (2010), U.S. "Strategy for Pakistan and Afghanistan", Independent Task Force Report No. 65, Printed in the United States of America.
- Gates, Robert M. (2014), Duty: Memoirs of a Secretary at war, Published in the United States by Alfred A. Knopf, a division of Random House LLC, New York.
- Mackinder, Sir Halford. J, (1919), Democratic Ideals and Reality, New York: Henry holt and Company.

پ- منابع دیجیتالی

- نیل رحمت الله، (۱۳ مرداد ۱۴۰۰): روزنامه هشت صبح:
<https://8am.af/mistakes-and-fixing-rich-mistakes-in-the-current-situation/>
- یونسکو (1 September 2021)، سطح سواد در افغانستان:
<https://www.google.com/search?q=%DB%8C%D9%8>
- قادری، علی (۹ مهر ۱۳۹۲)، روزنامه افغانستان:
<http://dailyafghanistan.com id=128814>
- وزارت تحصیلات عالی افغانستان (۲۵ بهمن ۱۴۰۱):
<https://mohe.gov.af/dr/>
- گزارش وزارت معارف افغانستان (۲۸ بهمن ۱۴۰۱)
<https://moe.gov.af/dr/>
- مصاحبه (۱۴۰۰)، گفتگو با عبدالاحد عباسی، رئیس حفظ آبادات تاریخی و آثار باستانی وزارت فرهنگ، ۱۱- اردیبهشت ۱۴۰۰. آرشیو شخصی
- مصاحبه (۲۰۲۴)، گفتگو با آقای نوری، رئیس باستان‌شناسی افغانستان ۱- ژانویه ۲۰۲۴. مصاحبه توسط آقای سروریار آرشیو شخصی
- مصاحبه (۲۰۲۴)، گفتگو با فهیم رحیمی رئیس موزیم ملی افغانستان، ۲- ژانویه ۲۰۲۴. مصاحبه توسط آقای سروریار آرشیو شخصی.